



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

حساسیت هارون

نسبت به

امام کاظم علیه السلام

داوود الهامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حساسیت هارون نسبت به امام کاظم علیه السلام

نویسنده:

داود الهامی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی تبیان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	حساسیت هارون نسبت به امام کاظم علیه السلام
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۷	نخسین دستگیری امام کاظم
۱۰	شهادت امام کاظم
۱۱	توطئه چینی علیه امام کاظم
۱۴	پاورقی
۱۵	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

حساسیت هارون نسبت به امام کاظم علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان: حساسیت هارون نسبت به امام کاظم (ع)

پدیدآورندگان: امام هفتم موسی بن جعفر (ع) (توصیف گر)

الهامی، داوود، ۱۳۱۶-۱۳۷۹. (پدیدآور)

نوع: متن

جنس: مقاله

الکترونیکی

زبان: فارسی

صاحب محتوا: موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان

توصیفگر: حساسیت

خلافت هارون

وضعیت نشر: قم: موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، ۱۳۸۷

ویرایش: -

خلاصه:

مخاطب:

یادداشت: ،ملزومات سیستم: ویندوز ۹۸+؛ با پشتیبانی متون عربی؛ +IE۶ شیوه دسترسی: شبکه جهانی وبعنوان از روی صفحه

نمایش عنوان داده های الکترونیکی منشأ مقاله: مجله درسهایی از مکتب اسلام، شماره ۳۸۳، بهمن ۱۳۷۱

شناسه: [oai:tebyan.net/۵۹۷۱](http://oai.tebyan.net/۵۹۷۱)

تاریخ ایجاد رکورد: ۱۳۸۷/۱۲/۱

تاریخ تغییر رکورد: ۱۳۸۷/۱۲/۱

تاریخ ثبت: ۱۳۸۹/۶/۲۸

قیمت شیء دیجیتال: رایگان

مقدمه

امام کاظم (علیه السلام) امامیه را از قیام مسلحانه بر حذر می داشت و آنان را به فعالیت‌های فکری و تقیه و پنهانکاری توصیه می کرد و خود آن حضرت نیز از اقدام به کارهایی که موجب تحریک هارون بشود، اجتناب می ورزید موضعی که امام در رابطه با قیام یحیی محض صاحب دیلم اتخاذ فرمود، موقتاً حسن ظن هارون را نسبت به خود جلب کرده بود، کلینی از جعفری نقل می کند که می گوید به من خبر رسید که نام موسی بن جعفر (علیه السلام) به دست هارون افتاد، چون آن را قرائت کرد گفت: «الناس یحملونی علی موسی بن جعفر و هو بری مما یرمی به» [۱] (مردم مرا بر موسی بن جعفر می شورانند، در صورتی که او از آنچه متهمش می کنند، منزه است). این جمله حاکی از آن است که هارون نسبت به موسی بن جعفر حساسیت فراوانی داشته است و تنها به کار بردن تقیه از طرف امام و بعضی از خوابهای تهدید آمیز و کراماتی که از آن حضرت سر می زد، توانست آن حضرت را از

شر هارون موقتاً در امان بدارد اما بالاخره تهدیدی که او از ناحیه امام برای حکومت خویش احساس می‌کرد و کینه و دشمنی که نسبت به آن حضرت داشت و حسادت عده‌ای از علویان نسبت به شخصیت او و افتراء و سخن چینی آنان و سایر سخن‌چینان در رابطه با آن حضرت پیش هارون، او را به شدت عمل علیه امام و شیعیان امامیه برانگیخت. به تعبیر احمد شبلی، هارون از شیعیان بدش می‌آمد و آنان را به قتل می‌رسانید [۲] و آن قدر از علویان و شیعیان بدش می‌آمد که شاعران برای تقرب جستن به او، اشعار هجو درباره خاندان علی می‌سرودند او سوگند خورده بود که این خاندان و شیعیان را از ریشه برافکند، می‌گفت: (تا کی خاندان و فرزندان ابوطالب را تحمل کنم به خدا سوگند که می‌کشم هم خودشان را و هم شیعیان‌شان را..). [۳] رشید کسی بود که مرقد مطهر امام حسین (علیه السلام) را خراب کرد و زمین کربلا- را به زیر شخم برد، و درخت سدری را که در کنار آن بقعه شریف، زائران را سایبان می‌بود، برید. [۴] عقاد خطاب به رشید با اشاره به نبش قبری که از امام حسین (علیه السلام) کرده بود، گفت: «گویا می‌ترسیدند که شیعیان علی، قبر تو را هم نبش کنند، از اینرو ترا در قبر پیشوا و امام علویان (امام رضا) نهادند تا از نبش قبر و اهانت پس از مرگ رهائی یابی شگفتا که فرزندان علی به قلمرو گسترده تو پناه می‌آورند ولی در همه جا تنگی می‌دیدند اما پیروان تو که در جستجوی پناهگاهی برآمدند تا جسد پادشاهی پر عرض و طول را پس از مرگ در آن بنهند، دیدند که این جسد در قبر یکی از همان پناهندگان بی پناه نهاده شد». [۵].

نخسین دستگیری امام کاظم

هارون می‌دانست که امام کاظم (علیه السلام) خمس، خراج و هدایا را از پیروانش دریافت می‌دارد، اینها همه او را به فکر برد که امام کاظم (علیه السلام) پشت سر تمام این فعالیتها قرار دارد و توطئه براندازی او را تدارک دیده است. به همین جهت مبارزه دامنه داری را برای دستگیری امامیه آغاز کرد [۶] او نخست امام کاظم (علیه السلام) را در مدینه به سال ۱۷۹ دستگیر کرد و او را به زندان بصره و بغداد روانه ساخت. [۷] از اخبار مختلفی که نقل شده معلوم می‌شود امام (علیه السلام) دو بار به دست هارون به زندان افتاده است مرتبه اول که دقیقاً تاریخ آن معلوم نیست، هارون در اثر دیدن یک خواب تهدید آمیز، امام را موقتاً آزاد ساخته. مسعودی درباره خواب هارون و آزاد شدن امام (علیه السلام) از زندان می‌نویسد: «عبدالله بن مالک خزایی»، رئیس شرطه هارون می‌گوید: فرستاده هارون در موقعی که هیچ سابقه نداشت در چنان اوقاتی پیش من آید، بر من وارد شد و حتی مجال لباس پوشیدن به من نداد و با آن حال مرا پیش هارون برد، وقتی وارد شدم سلام کردم و نشستم سکوت همه جا را فرا گرفته بود، وحشت عجیبی به من دست داد و هر لحظه بر نگرانی من می‌افزود، در این هنگام هارون از من پرسید عبدالله می‌دانی چرا تو را احضار کرده ام؟ گفتم: نه به خدا. گفت: یک حبشی را در خواب دیدم که حربه‌ای به دست گرفته و به من می‌گفت: اگر همین الان موسی بن جعفر را آزاد نکنی با این حربه سرت را از تن جدا می‌کنم. اکنون برو و او را فوراً آزاد کن و سی هزار درهم به وی بده و به او بگو که اگر می‌خواهد همین جا بماند و هر احتیاجی که داشته باشد برآورده می‌کنم و اگر می‌خواهد به مدینه بازگردد، وسائل حرکت او را آماده کن. با ناباوری سه بار از هارون پرسیدم: دستور می‌دهید موسی بن جعفر را آزاد کنم؟! هر مرتبه سخن خود را تکرار و بر آن تأکید ورزید. از پیش هارون بیرون آمده وارد زندان شدم، وقتی موسی بن جعفر مرا دید وحشت زده در برابر من به پا خواست، او خیال می‌کرد که من مأمور شکنجه و اذیت او هستم، گفتم آرام باشید من دستور دارم شما را همین الان آزاد کنم و سی هزار درهم در اختیار شما قرار بدهم. موسی بن جعفر (علیه السلام) پس از شنیدن حرفهای من چنین گفت: اکنون جدم رسول خدا را در خواب دیدم که می‌فرمود: یا موسی «حبست مظلوما» (تو از راه ستم زندانی شده‌ای) این دعا را بخوان که همین امشب از زندان خلاص خواهی شد عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت چه بگویم فرمود: بگو: «یا سامع کل صوت و یا سابق الفوت و...» خواندم همینطوری که می‌بینی آزاد شدم. [۸] مرحوم صدوق این روایت را با تفصیل بیشتری نقل کرده است. [۹] ولی طولی

نکشید باز هارون را بر علیه امام (علیه السلام) تحریک کردند، مجدداً دستوری مبنی بر دستگیری امام کاظم (علیه السلام) و پیروانش صادر کرد. معروف است که هارون در سال ۱۷۹ ه. ق به قصد حج از بغداد حرکت کرد همین که نزدیک مدینه رسید، بزرگان و اشراف شهر به استقبال او آمدند امام کاظم (علیه السلام) نیز بر استری سوار بود و در میان استقبال کنندگان حضور داشت. ربیع (دربان مخصوص هارون رو به آن حضرت کرده) گفت: این مرکب چیست که با آن به دیدار امیرالمؤمنین آمده‌ای؟ اگر با آن به دنبال دشمن روی به او نخواهی رسید و اگر دشمن به دنبال تو آید از دست او بدر نخواهی رفت؟ حضرت فرمود: نه، این مرکب از سرفرازی و تکبر اسب، پست تر، و از زبونی و خواری الاغ بالاتر است و «خیر الامور اوسطها» و بهترین هر چیز میانه و حد وسط آن است. چون هارون وارد مدینه شد رو به قبر شریف پیامبر صلی الله علیه و اله برای زیارت آن بزرگوار نهاده و مردم نیز وی را همراهی می کردند، وقتی هارون در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و اله قرار گرفت در حالی که مردم شهر از جمله امام کاظم (علیه السلام) حضور داشتند، اشاره به قبر پیامبر گفت: «السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا بن عم (مفتخراً بذلک علی غیره)». (سلام بر تو ای رسول خدا ای پسر عم) می خواست بدینوسیله به دیگران افتخار کند و بفهماند که مقام من از دیگران برتر است، چون من پسر عمومی پیامبرم. در این هنگام حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) پیش قبر آمده و خطاب به رسول خدا گفت: «السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا ابئه». (سلام بر تو ای رسول خدا و سلام بر تو ای پدر) و مقصود حضرت هم این بود که عوام فریبی هارون را به مردم بفهماند و برتری مقام خویش را بر هارون به آنان گوشزد نماید و در حقیقت او را خلع سلاح کند «فتغیر وجه الرشید و تبین الغیظ فیه». هارون پس از شنیدن این سخن رنگ صورتش دگرگون شد و آثار خشم در چهره اش آشکار گردید [۱۰] خطاب به آن حضرت گفت: «هذا الفخر یا ابا الحسن جدّاً؟» (این جداً مایه افتخار است یا ابا الحسن). و سپس دستور بازداشت آن حضرت را صادر کرد. [۱۱] هارون سپس رو به یحیی بن جعفر کرده و گفت: «اشهد انه ابوه حقاً». (شهادت می دهم که رسول خدا حقاً پدر اوست). این جمله به منزله اعتراف به عدم صحت خلافت خاندان خود بود که بر اساس وراثت پی ریزی شده بود و اعتراف به اینکه امامان از نسل فاطمه، فرزندان رسول خدا هستند. امام بار دوم به دست هارون زندانی شد در نقل دیگر آمده است: که هارون در همان سال (۱۷۹) به حج رفت و ابتداءً به مدینه طیبه آمده و حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) با گروهی از اشراف و بزرگان مدینه به استقبال او آمدند، سپس حضرت چنانچه معمول او بود به مسجد رفت پس هارون شبانه به نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و اله رفته گفت: «یا رسول الله انی اعتذر الیک من شی ارید ان افعله ارید ان احبس موسی بن جعفر - علیه السلام - فانه یرید التثیت بین امتک و سفک دمائها». (ای رسول خدا من از آنچه می خواهم انجام دهم پوزش می طلبم، می خواهم موسی بن جعفر را به زندان اندازم، زیرا او می خواهد میان امت تو اختلاف اندازد و خون آنان را بریزد). سپس دستور داد آن حضرت را در مسجد گرفتند و به نزد او بردند، به زنجیر بسته و دو محمل ترتیب داد و آن حضرت را در یکی از آنها نهاده بر استری بست و محمل دیگر را بر استر دیگر نهاده و هر دو محمل را که اطراف آن پوشیده بود از خانه او بیرون بردند، و همراه هر دوی آنها سوارانی فرستاد (همینکه از شهر بیرون رفتند) سواران دو دسته شدند دسته ای با یک محمل به سوی بصره رفتند و دسته ای دیگر با محمل دیگر راه کوفه را پیش گرفتند. و موسی بن جعفر (علیه السلام) در آن محملی بود که آن را به بصره بردند. مرحوم مفید می نویسد: اینکه هارون این کار را کرد برای آن بود که مردم ندانند موسی بن جعفر (علیه السلام) را به کجا می برند و به آن دسته از سواران که همراه موسی بن جعفر (علیه السلام) بودند، دستور داد آن حضرت را در بصره به عیسی بن جعفر بن منصور که در آن زمان فرماندار بصره بود، بسپارند آن حضرت را در بصره به او تحویل دادند و عیسی یکسال آن حضرت را در بصره در زندان نگاه داشت، تا اینکه هارون نامه ای به او نوشت که حضرت را به قتل برساند. عیسی بن منصور با نزدیکان و مشاورین خود درباره کشتن امام (علیه السلام) مشورت کرد، آنان این کار را برای وی صلاح ندانستند و نظر دادند که از کشتن او دست باز دارد و از هارون بخواهد که او را از این کار معاف بدارد. این بود که عیسی بن جعفر نامه ای به هارون نوشت: مدتی

است که موسی بن جعفر - علیه السلام - در زندان من است و من در این مدت آزمودم و جاسوسی بر او گماشتم و هیچ دیده نشد به چیزی جز عبادت سرگرم شود. عیسی در نامه خود می‌افزاید که: «وضعت من یسمع منه ما یقول فی دعائه فما دعی علیک و لا علی و لا ذکرنا بسوء و ما یدعو لنفسه الا بالمغفرة و الرحمة». (کسی را گماردم تا هنگام دعای او گوش فرا دارد و بشنود در دعا چه می‌گوید و شنیده نشد بر تو و بر من نفرین کند و نام ما را به بدی ببرد و برای خود نیز جز به آمرزش و رحمت دعائی نمی‌کند). پس اکنون کسی را بفرست تا من موسی بن جعفر را به او تحویل دهم و در غیر این صورت او را آزاد خواهم کرد زیرا من بیش از این نمی‌توانم او را در زندان نگهدارم. و روایت شده است که برخی از دیده بانانی که عیسی بن جعفر بر آن حضرت گماشته بود به او گزارش دادند که بسیار شنیده شده است که آن حضرت در دعای خود می‌گوید: «اللهم انک تعلم انی کنت اسئلك ان تفرغنی لعبادک اللهم و قد فعلک فلک الحمد». [۱۲] (بار خدایا تو می‌دانی که من برای عبادت از تو جای خلوتی خواسته بودم و تو چنین جایی برای من آماده کردی، پس سپاس از آن توست - که حاجت مرا برآوردی-) این نهایت زهد و پارسائی و رضا و تسلیم امام (علیه السلام) و درعین حال شدت تقیه و پنهانکاری آن حضرت را نشان می‌دهد. خلاصه امام (علیه السلام) را تحویل فضل بن ربیع دادند که مدتی طولانی نزد او زندانی بود. هارون از او خواست آن حضرت را به قتل برساند او نیز از انجام این کار سر باز زد. پس از آن نامه به فضل بن ربیع نوشت که آن حضرت را به فضل بن یحیی بن خالد برمکی تحویل دهد. فضل بن یحیی او را در برخی از اتاقهای خانه اش جا داد و دیده بانی بر آن حضرت گماشت و آن حضرت شب و روز سرگرم عبادت بود، همه شب را به نماز و تلاوت قرآن و دعا و عبادت می‌گذراند. بیشتر روزها روزه بود و روی خویش را از محراب عبادت به جانب دیگر بر نمی‌گرداند. فضل بن یحیی که چنین دید، گشایشی در کار آن حضرت داده و او را گرمی داشت و وسائل آسایش او را فراهم نمود، این خبر به گوش هارون رسید و آن موقع در - نزدیکی بغداد در جایی به نام - رقه بود به محض اطلاع، از دست فضل سخت عصبانی شد نامه‌ای به فضل بن یحیی نوشت و از اکرام و احترامی که نسبت به موسی بن جعفر انجام داده بود، او را باز داشته و دستور داد آن حضرت را بکشد. فضل اقدام به این کار ننمود. هارون از اینکه فضل دستورش را نپذیرفته در خشم شد و مسرور خادم را طلبیده به او گفت: هم اکنون با شتاب به بغداد برو و یکسره به نزد موسی بن جعفر می‌روی و اگر دیدی که او در آسایش و رفاه است این نامه را به عباس بن محمد برسان و به او دستور بده آنچه در آن نوشته شده انجام دهد و نامه دیگری نیز به او داد و گفت: این نامه را نیز به سندی بن شاهک برسان و به او دستور ده از فرمان عباس بن محمد پیروی کند. مسرور به سرعت به بغداد آمد و یکسره به خانه فضل بن یحیی رفت و کسی نمی‌دانست برای چه کاری آمده. به نزد موسی بن جعفر - علیه السلام - رفت و او را به همان حال که به هارون خبر داده بودند، بدید و بعد به نزد عباس بن محمد و سندی بن شاهک رفته و نامه‌ها را به ایشان تحویل داد. عباس بن محمد، فضل بن یحیی را به خانه خود جلب کرد و دستور داد فضل را برهنه کرده و سندی بن شاهک صد تازیانه بر او زد پس از این جریان مسرور جریان را برای هارون نوشت هارون دستور داد آن حضرت را به سندی بن شاهک بسپارند. خود هارون مجلسی ترتیب داد و در آن مجلس که گروه بسیاری جمع شده بودند، گفت: ای گروه مردم فضل بن یحیی بر من نافرمانی کرد و از دستور من سرپیچی نمود و من در نظر گرفته‌ام او را لعنت کنم، پس شما نیز او را لعن کنید، پس از آن، مردم از هر سو او را لعنت کرده، بداندسان که از صدای لعنت آنان در و دیوار قصر به لرزه درآمد. این خبر به گوش یحیی بن خالد (پدر فضل) رسید به سرعت نزد هارون آمد و از در مخصوص وارد قصر هارون شده و از پشت سر هارون به طوری که او نفهمد وارد شده به نزد او آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین به سخن من گوش فرا دار هارون با ناراحتی گوش به سخن یحیی داد. یحیی گفت: فضل جوان است و من آنچه تو خواهی انجام خواهم داد. هارون خوشحال شد و رو به مردم کرده گفت: فضل درباره چیزی نافرمانی مرا کرده بود، من او را لعن کردم ولی او توبه و بازگشت به فرمانبرداری من کرد، پس او را دوست بدارید. مردم گفتند: ما دوستدار هر کسی هستیم که تو او را دوست داری، و دشمن هستیم با هر که تو او را دشمن داری و ما اکنون او را دوست داریم.

سپس یحیی بن خالد از آنجا بیرون آمد تا وارد بغداد شد، مردم از آمدن یحیی به بغداد وحشت زده شدند و هر کس درباره آمدن یحیی به بغداد سخن می‌گفت و خود یحیی وانمود کرد که برای رسیدگی به امور شهر و سرکشی به کارهای عمال و فرمانداران به شهر آمده. و برای پوشاندن هدف شوم خود نیز چند روزی به این کارها مشغول شد، سپس سندی بن شاهک را طلبید و دستور کشتن حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) را به او داد و او نیز انجام این جنایت هولناک را به عهده گرفت. [۱۳] یعقوبی می‌نویسد: در زندان به موسی بن جعفر (علیه السلام) گفته شد: کاش به فلانی نوشته بودی تا درباره تو با رشید سخن می‌گفت. فرمود: «حدیثی ابی عن ابائه ان الله عزوجل اوحی الی داود یا داود انه ما اعتصم عبد من عبادی باحد من خلقی دونی عرفت ذلک منه الا و قطعت عنه اسباب اسماء و اسحت الارض من تحته». [۱۴] (پدرم از پدرانم مرا خبر داد که خدای عزوجل به داود وحی کرد: ای داود، نشد بنده ای از بندگانم مرا رها کرده به کسی از آفریده های من توسل جوید و او را چنان بشناسم مگر آنکه دست وی را از وسیله های آسمانی کوتاه کرده و زمین را زیر پای او فرو بردم).

شهادت امام کاظم

اینکه یحیی بن خالد عامل به شهادت رساندن امام بود در روایات دیگری نیز به آن تصریح شده است چنان که در روایتی از امام رضا (علیه السلام) آمده است که به آن حضرت عرض شد: آیا یحیی بن خالد پدرتان را مسموم کرد؟ امام این گفته را تأیید فرمود. [۱۵] مرحوم مفید می‌نویسد: ترتیب کشتن آن امام معصوم چنین بود که سندی بن شاهک زهری در غذای آن بزرگوار ریخته و به نزد او آورد. و برخی گفته اند آن زهر را در رطب قرار داد، امام از آن میل فرمود اثر زهر را در بدن خویش احساس کرد و پس از سه روز آن بزرگوار به بیماری سختی مبتلا شد و در روز سیم از دنیا رفت. [۱۶] مؤلف تجارب السلف می‌نویسد: «اتفاقاً همان شب که یحیی به بغداد رسید موسی بن جعفر وفات یافت و بعضی گفتند او را زهر دادند و بعضی گفتند به مرگ خود مرد. بعد از آن عدول را از کرخ بردند تا موسی را مرده دیدند یعنی تا گمان نیفتد که او را کشته اند و شیعه گوید: چون امام موسی را مرده از خانه بیرون آوردند ندا می‌کردند که امام رافضی به مرگ خویش بمرد، امام احمد حنبل حاضر بود و پنهان می‌گریست و چون گفتند امام روافض نماند او گفت: لا والله العظیم بلکه امام مغرب و مشرق نماند». [۱۷] و چون امام کاظم (علیه السلام) از دنیا رفت سندی بن شاهک فقها و بزرگان بغداد را به کنار جنازه آن حضرت گرد آورده و در میان آن جمع، هیشم بن عدی نیز بود، پس همه آنها جنازه موسی بن جعفر (علیه السلام) را نگاه کردند و اثری از زخم یا خفگی در بدن آن حضرت مشاهده نکردند و از همه آنها گواه گرفت که او به مرگ طبیعی از دنیا رفته است و آنان همگی به این مطلب گواهی دادند. سپس جنازه آن حضرت از زندان بیرون آورده کنار جسر بغداد گذاردند و جار زدند که این موسی بن جعفر است که مرده است او را بنگرید، مردم دسته دسته می‌آمدند و چهره آن حضرت را به دقت می‌نگریستند و می‌رفتند. از بعضی از روایات استفاده می‌شود که جسد مبارک آن حضرت را به دو دلیل در معرض دید فقها و بزرگان و عموم مردم قرار دادند: ۱- تا به مردم نشان دهند که آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته است و زخم و جراحت و یا آثار خفگی در آن وجود ندارد. ۲- دیگر اینکه گروهی از شیعیان گمان می‌کردند که آن حضرت همان قائم منتظر و مهدی موعود است و حبس و زندان او را همان غیبتی می‌دانستند که برای امام قائم ذکر شده است از اینرو پس از شهادت آن حضرت یحیی بن خالد دستور داد جار زنند که این موسی بن جعفر است که رافضیان گمان می‌کردند امام قائم است و نخواهد مرد، پس او را بنگرید و مردم نگاه می‌کردند، می‌دیدند که آن حضرت مرده است. [۱۸] این ظاهر قضیه است ولی باطن قضیه دو علت دیگری داشته است: اولاً: با طبیعی جلوه دادن فوت امام می‌خواستند هارون را از این جنایت هولناک تبرئه کنند. ثانیاً: یحیی با عنوان کردن یک فکر انحرافی در میان شیعیان می‌خواست ذهن مردم را از این ستم و جنایتی که انجام داده بود به این مسأله متوجه کند تا کسی به فکر مسموم شدن آن امام معصوم (علیه السلام) نباشد و گرنه اصلاح عقیده آن گروه

چه فائده ای برای یحیی و دستگاه خلافت داشت. بلکه هر اختلافی که میان شیعه می افتاد به نفع دستگاه خلافت بود. خلاصه، هارون با این ترفندهای فریبکارانه افکار عمومی را آماده کرد و با بی شرمی چنین اظهار داشت که موسی (علیه السلام) به مرگ خدائی در گذشته است. [۱۹] برخی از مورخان نیز تحت تأثیر قرار گرفته و در کتابهای خود مرگ آن حضرت را طبیعی گزارش داده اند. [۲۰] اگر چه بعضیها نقل شهادت را نیز به عنوان یک قول آورده اند [۲۱] ولی براساس روایات امامیه هارون الرشید امام موسی کاظم (علیه السلام) را در سال ۱۸۳ به تحریک یحیی برمکی مسموم کرد [۲۲] و در ۲۴ یا ۲۵ رجب همان سال به شهادت رساند. [۲۳] رشید همچنین شصت نفر از علویان زندانی را محکوم به مرگ کرد. [۲۴].

توطئه چینی علیه امام کاظم

در ابتدای امر چنین به نظر می‌رسد که سعایت برخی از نزدیکان امام کاظم (ع) باعث شد هارون از فعالیتهای زیر زمینی آن حضرت آگاه شود و به فکر دستگیری و قتل وی بیفتد ولی اگر کمی دقت بیشتری بنماییم می‌بینیم دستگیری امام کاظم (علیه السلام) بخشی از یک توطئه و نقشه کلی علیه امامیه بود که وزرای آل برمک در پشت این نقشه قرار داشتند تا سقوط رقبای خود، خاندان بنو اشعث را از وزارت عباسیان به مرحله عمل در آورند. مرحوم شیخ مفید در این رابطه روایت مسندی نقل کرده است که ذیلاً آن را در اینجا می‌آوریم وی می‌نویسد: سبب اینکه هارون آن حضرت را دستگیر کرده و به زندان افکند و سرانجام به شهادت رساند، جریانی است که احمد بن عبیدالله (به سند خود) از بزرگان حدیث نقل کرده که گفته‌اند: علت گرفتاری حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) این شد که هارون پسرش (محمد امین) را نزد جعفر بن اشعث نهاده بود که او را تعلیم و تربیت کند، و خالد بن یحیی برمکی در این باره به جعفر بن محمد حسد برد و با خود اندیشید که اگر خلافت به آن پسر (محمد امین) برسد، منصب وزارت از دست من و فرزندانم بیرون خواهد رفت. (زیرا جعفر بن محمد اشعث که معلم امین است همه کاره خواهد شد، روی سوابقی که با برمکیان دارد، دست ما را از کار کوتاه خواهد کرد) از این رو درباره جعفر بن محمد به حيله گری پرداخت و این جعفر معتقد به امامت موسی بن جعفر و از شیعیان بود. خالد راه مراد و دوستی را با جعفر بن محمد باز کرده و به خانه او رفت و آمد نمود و کارهای او را بررسی می‌کرد و همه را به هارون گزارش می‌داد و مقداری هم خود بر آن می‌افزود که در هارون کارگر افتد. تا این که روزی خالد برمکی به برخی از نزدیکان خود گفت: آیا مردی از خاندان ابی طالب را می‌شناسید که فقیر و تنگدست باشد و من آنچه می‌خواهم به وسیله او تحقیق کنم؟ او را به علی بن اسماعیل بن جعفر [۲۵] (برادرزاده امام کاظم علیه السلام) راهنمایی کردند. یحیی بن خالد مالی برای علی بن اسماعیل فرستاد و او را به آمدن نزد هارون در بغداد ترغیب کرده، وعده پول بیشتری در بغداد به او داد و موسی بن جعفر (علیه السلام) به علی بن اسماعیل بسیار احسان و نیکی می‌نمود. علی بن اسماعیل آماده حرکت به بغداد شد. امام کاظم (علیه السلام) از جریان با خبر شد و او را طلبید و به او فرمود: ای برادرزاده به کجا می‌خواهی بروی؟ گفت: به بغداد، فرمود برای چه می‌خواهی به بغداد بروی؟ گفت: بدهکارم و دستم خالی است حضرت فرمود: من بدهی تو را می‌دهم و زیاده بر آن درباره تو نیکی خواهم کرد! علی بن اسماعیل توجهی به فرمایش امام نکرده، تصمیم به رفتن گرفت بار دوم حضرت او را طلبیده فرمود: بالاخره تو خواهی رفت؟ گفت آری جز رفتن چاره‌ای ندارم. فرمود: «انظر یابن اخی و اتق الله ولا- تو تم اولادی». (ای فرزند برادرم خوب فکر کن و از خدا بترس و فرزندان مرا یتیم نکن!) و دستور داد سیصد دینار و چهار هزار درهم پول به او بدهند. و چون از پیش آن حضرت برخاست آن بزرگوار روبه حاضرین مجلس کرده فرمود: به خدا در ریختن خون من سعایت خواهد کرد و فرزندان مرا یتیم خواهد نمود! آنان گفتند: فدایت شویم تو با اینکه این جریان را می‌دانی پس چرا درباره او نیکی و احسان می‌کنی؟ حضرت فرمود: آری پدرم از پدرانش از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حدیث فرمود که، رحم و خویشاوندی هر گاه بریده شد و دوباره پیوند گردید آنگاه دوباره قطع شد خدا او را خواهد برید و من می‌خواهم

پس از اینکه او از من برید من آن را پیوند دهم تا اگر بار دیگر او از من برید خدا از او ببرد. گویند: اسماعیل بن جعفر خارج شد تا خود را به یحیی بن خالد رساند، و یحیی آنچه درباره کار موسی بن جعفر (علیه السلام) می‌خواست از او پرسید و آنچه از اسماعیل شنیده بود مقداری هم بر آن می‌افزود و به هارون گزارش می‌کرد. آنگاه خود اسماعیل را به نزد هارون برد. هارون از حال عمویش (موسی بن جعفر) از او پرسید. اسماعیل شروع به سعایت و بدگویی کرده و گفت: پولها و اموالی است که از شرق و غرب برای او می‌آورند و اخیراً مزرعه‌ای در مدینه به سی هزار دینار خریده که نام آن (یسیر) است صاحب آن مزرعه وقتی پول را برایش بردند، گفت: من از این دینارها نمی‌خواهم و دینارهای من باید چنین و چنان باشد (و یک قسم دیگری از پول نقد را نام برد) عمویم موسی بن جعفر (علیه السلام) فوراً دستور داد آن پول را برگردانده و سی هزار دینار از همان نوع پول نقدی که صاحب مزرعه معین کرده بود، برای او آوردند! هارون این جریان را از او شنید و دستور داد دوست هزار درهم به اسماعیل بدهند که به وسیله آن پول به زندگی خود سر و سامان بدهد. اسماعیل جایی از شرق بغداد را برای سکونت اختیار کرد و فرستادگان او برای تحویل آن پول به دربار هارون رفتند و او در آنجا چشم به راه پول بود و در همان روزها، (که منتظر رسیدن آن پول بود) روزی برای تخلیه به بیت‌الخلا رفت ناگهان به اسهالی دچار شد که همه دل و روده او بیرون ریخت و در همانجا افتاد، ملازمانش جریان را فهمیده، آمدند و هر چه کردند آنها را به جای خود بازگردانند، نشد بناچار او را با همان حال بیرون آوردند و او در حال جان کندن بود که پولها را برایش آوردند، گفت: «ما اصنع به و انا فی الموت؟» من در حال مردن این پول را برای چه کار می‌خواهم؟! [۲۶]. مرحوم صدوق این روایت را به صورت کاملتر آورده و پس از یادآوری ارتباط مخفی جعفر بن محمد اشعث با امام کاظم (علیه السلام) می‌نویسد: پس از سعایت یحیی درباره جعفر، هارون او را خواست و به او گفت شنیده‌ام تو خمس مال خود را و حتی پولهای را که من اخیراً به تو داده‌ام برای موسی بن جعفر فرستاده‌ای، جعفر با آوردن پولها پیش هارون، توطئه خبرچینان را نقش بر آب کرده و هارون را از خود مطمئن می‌سازد، پس از آن بود که یحیی بن خالد به فکر علی بن اسماعیل افتاد. [۲۷]. مرحوم کلینی روایت را با کمی تفاوت نقل کرده و طبق نقل او علی بن اسماعیل نزد هارون رفت و به عنوان خلافت سلام کرد و گفت: «ما ظننت ان فی الارض خلیفتین حتی رأیت عمی موسی بن جعفر یسلم علیه بالخلافه» [۲۸]. (من گمان نمی‌کردم که در روی زمین دو خلیفه باشد تا آنکه دیدم مردم به عمویم موسی بن جعفر، به عنوان خلافت سلام می‌کنند) هارون صد هزار درهم برای او فرستاد ولی خدا او را به بیماری «ذبحه» (خنازیر و خناق) مبتلا کرد که نتوانست به یک درهم آن نگاه کند و دست برساند. و طبق نقل بخاری، محمد بن اسماعیل در نامه‌ای به هارون نوشت: «ما علمت ان فی الأرض خلیفتین یجبی الیها الخراج» (تا کنون نشنیده بودم که در روی زمین دو خلیفه باشد که خراج برای آن دو برده می‌شود). منظور او از این سخن سعایت از امام کاظم (علیه السلام) بود که بلافاصله پس از آن، امام دستگیر و زندانی شد و همین زندان تا شهادت آن حضرت به طول انجامید [۲۹] این روایت را ابن شهر آشوب نیز آورده است. [۳۰]. آری یحیی بن خالد بر مکی دائماً در فکر توطئه بر علیه شیعیان امامیه بود و پیوسته هارون را بر علیه آنها تحریک می‌کرد. در رجال کشی از یونس بن عبدالرحمن نقل شده است که یحیی بن خالد ابتدا به هشام بن حکم اظهار علاقه می‌کرد، اما وقتی هارون به جهت شنیدن برخی مطالب از هشام بن حکم به او علاقمند شد، یحیی کوشید تا هارون را بر علیه او تحریک کند روزی در همین رابطه به هارون گفت: ای امیرالمؤمنین من از وضع هشام چنین استنباط کردم که: «هُوَ یزعمُ انَّ لله فی ارضیه اماماً غیرک مفروضُ الطاعة قال سُبْحانَ الله قال نَعَمْ، و یزعمُ انَّهُ لو اَمَرَهُ بالخروجِ لَخَرَجَ، و انَّما کُنَّا نری انَّهُ ممَّن یری البلادَ بالأرض» (او فکر می‌کند که خداوند در روی زمین خود، امام دیگری جز تو دارد که طاعتش واجب است. هارون با تعجب گفت: سبحان الله. گفت: آری. و نیز فکر می‌کند اگر او امر به قیام کند، قیام می‌کند افزود: ما او را از کسانی می‌دانستیم که قائل به خروج نیست). پس از آن هارون از یحیی خواست تا مجلسی از متکلمان برپا سازد و هارون در پشت پرده بنشیند تا آنان در بحث آزاد باشند، بحث شروع شد ولی به زودی به بن‌بست رسید. یحیی گفت: آیا هشام بن حکم را به عنوان حکم قبول دارید؟ گفتند: ای وزیر ما بر

حکمیت او راضی هستیم ولی او مریض است. یحیی در پی هشام فرستاد، هشام ابتدا به خاطر پرهیزی که از یحیی داشت، نمی‌خواست بیاید و لذا گفت با خدا عهد کرده‌ام پس از بهبودی به کوفه بروم و به طور کلی از بحث و مناظره دوری گزینم و به عبادت خدا پردازم ولی در اثر اصرار یحیی در مجلس حاضر شد و پس از اطلاع از مسأله مورد اختلاف، بعضی را تأیید و برخی دیگر را محکوم کرد. یحیی در پایان از هشام خواست تا پیرامون فساد این مطلب که انتخاب امام، حق مردم است اظهار نظر کند. هشام با اکراه در این باره سخنی گفت یحیی برای اینکه نقشه خود را تکمیل کند، از سلیمان بن جریر خواست که در این باره از هشام نظرخواهی کند. او سؤال خود را در رابطه با امیرالمؤمنین شروع کرد و گفت: «أَخْبِرْنِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مَفْرُوضُ الطَّاعَةِ؟ فَقَالَ هِشَامٌ نَعَمْ.» (به من بگو از علی بن ابیطالب که آیا او مفترض الطاعه است؟! هشام گفت: آری). گفت: اگر آنکه بعد از اوست به تو دستور خروج بدهد، خروج می‌کنی؟ گفت: او چنین دستوری به من نمی‌دهد. سخن که به اینجا رسید هشام گفت: اگر تو می‌خواهی بگویم، آری اگر او دستور بدهد، خروج می‌کنم. هارون که در پشت پرده نشسته بود از این سخن بر آشفت همین که مجلس تمام شد و مردم برخاستند، هشام فرصت را غنیمت شمرد و به مدائن و سپس به کوفه فرار کرد و دو ماه بعد در آنجا در خانه ابن اشرف در گذشت. [۳۱]. هارون خود او را نیافت، برادران و یارانش را توقیف کرده و به زندان انداخت اما پس از چندی که خبر فوت هشام به او رسید، آنها را آزاد ساخت. [۳۲]. به دنبال همین جریان هارون الرشید به یحیی دستور دستگیری امام کاظم (علیه السلام) و پیروانش را داد. یونس بن عبدالرحمان پس از نقل این خبر می‌گوید: «فَكَانَ هَذَا سَبَبًا حَسْبَهُ مِنْ غَيْرِهِ مِنَ الْأَسْبَابِ» [۳۳]. (این هم سببی در کنار سایر اسباب برای زندانی شدن آن حضرت بود). در روایت دیگر اضافه شده: هارون از پشت پرده جلسه مناظره را زیر نظر داشته و حاضرین تصمیم گرفته بودند که جز در رابطه با مسأله امامت با وی سخن نگویند، هارون که در پشت پرده، عقیده صریح هشام را درباره امامت می‌شنود، به شدت عصبانی شده، می‌گوید: «مِثْلُ هَذَا حَى وَ بَقِي لِي مُلْكِي سَاعَةً وَاحِدَةً؟! فَوَاللَّهِ لَللِّسَانِ هَذَا أَبْلَغُ فِي قُلُوبِ النَّاسِ مِنْ مِائَةِ أَلْفِ سَيْفٍ» [۳۴]. (در صورتی که مثل این مرد زنده باشد آیا حکومت من برای یک ساعت هم باقی می‌ماند؟ به خدا که برندگی زبان او از صد هزار شمشیر بیشتر است). مرحوم صدوق در جای دیگر از جمله علل به شهادت رسیدن امام کاظم (علیه السلام) را این می‌داند که هارون شنید: «مِنْ قَوْلِ الشَّيْخَةِ بِإِمَامَتِهِ وَ اِخْتِلَافِهِمْ فِي السَّرِّ إِلَيْهِ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ حَشِيَّةً عَلَى نَفْسِهِ وَ مُلْكِهِ» [۳۵]. (از جمله علل شهادت آن حضرت، اطلاع هارون از اعتقاد شیعه به امامت آن حضرت و رفت آمدشان شب و روز بطور مخفیانه پیش او بود، زیرا هارون از آن حضرت بر خود و کشورش می‌ترسید). پس بنا بر آنچه گذشت، معلوم شد که دستگیری امام کاظم (علیه السلام) و سپس شهادت او، بخشی از نقشه کلی خلیفه بر علیه امامیه بود و یحیی بن خالد برمکی و سایر برمکیان در پشت این نقشه خائنه هارون الرشید، قرار داشتند و در حقیقت باعث شهادت امام کاظم (علیه السلام) یحیی بن خالد برمکی شد و خداوند انتقام آن حضرت را نیز از برمکیان گرفت. خداوند پس از شهادت امام کاظم (علیه السلام) به آل برمک چندان مهلت نداد و در همین دنیا و با دست همان هارون انتقام سختی از آنان گرفت و به قول یعقوبی هارون در یک شب وزیر خود جعفر بن یحیی بن خالد را بی‌آنکه پیش از آن امری پیش آمده باشد، کشت و بامداد فردا او را به بغداد حمل کرد تا او را سه شقه کرده و در پل‌های بغداد به دار آویختند و بغداد در آن تاریخ سه پل داشت. یحیی بن خالد بن برمک و فرزندان و خاندانش را به زندان انداخت و دارایی آنان را مصادره کرد و املاکشان را گرفت و گفت: اگر دست راستم می‌دانست به چه سبب چنین کاری کردم، هر آینه آن را می‌بریدم و کسی نفهمید که هارون چرا به آل برمک خشم گرفت؟! یحیی و فرزندان چند سال در زندان ماندند و یحیی نامه‌ای به رشید نوشت تا او را بر سر مهر آورد و حرمت و حق تربیت خود را یادآوری کرد، رشید در پشت نامه یحیی نوشت: «إِنَّمَا مِثْلُكَ يَا يَحْيَى مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: (وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ)» [۳۶]. مثل تو ای یحیی همان است که خداوند عزوجل گفته است: «خدا مثلی زده است، دهی که امن و آرام بود و روزی آن از هرجائی فراوان می‌رسید پس

نعمتهای خدا را کفران نمود و خدا به سزای آنچه می‌کردند، جامه گرسنگی و ترس به مردم آن چشانید».

پاورقی

- [۱] کلینی کافی ج ۱ ص ۲۶۷.
- [۲] التاریخ الاسلامی و الحضارة الاسلامیه ج ۳ ص ۳۵۲.
- [۳] الاغانی ج ۵ ص ۲۲۵.
- [۴] امالی شیخ ص ۲۳۰ - شرح میمیه ابی فراس ص ۲۰۹.
- [۵] تاریخ کربلا ص ۱۹۹ به نقل از مجله «الهلال» شماره اکتبر ۱۹۴۷ ص ۲۷ از مقاله عقاد.
- [۶] طبرسی الاحتجاج ص ۱۶۱ نجف، و کشی اختیار معرفه الرجال ص ۲۶۲.
- [۷] کافی، ج ۱ ص ۴۷۶ - نوبختی فرق ص ۲-۷۱.
- [۸] مسعودی مروج الذهب، ج ۳ ص ۷ - ۳۵۶ طبع قاهره ابن عماد حنبلی شذرات الذهب ج ۱ ص ۳۰۴ - وفيات الاعیان ج ۵ ص ۳۰۱.
- [۹] عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۲۷۳ - امالی صدوق ص ۲۳۶.]
- [۱۰] مفید، ارشاد ص ۷ - ۲۷۶.
- [۱۱] ابن اثیر، کامل ج ۵، ص ۱۰۸.
- [۱۲] مفید، ارشاد ص ۲۸۱.
- [۱۳] مفید، ارشاد ص ۲ - ۲۸۱.
- [۱۴] یعقوبی، ج ۲ ص ۴۱۴.
- [۱۵] کشی، اختیار معرفه الرجال ص ۶۰۴ - شماره ۱۱۲۳ - دلائل الامامه ص ۱۴۷.
- [۱۶] مفید، ارشاد ص ۲۸۲.
- [۱۷] هندوشاه نخجوانی، تجارب السلف ص ۱۴۰.
- [۱۸] مفید، ارشاد ص ۲۸۳.
- [۱۹] تاریخ فخری ص ۲۶۸.
- [۲۰] طبری جزء ۱۰ ص ۷۰ حوادث سال ۱۸۳.
- [۲۱] ابن خلکان وفيات الاعیان ج ۵ ص ۳۱۰ - عمده الطالب ص ۱۹۶.
- [۲۲] نوبختی فرق الشیعه ص ۶۷ کشی اختیار ص ۲۵۸ - کافی ج ۱ ص ۹ - ۲۵۸.
- [۲۳] مرحوم مفید در ارشاد وفات آن حضرت را شش روز به آخر ماه رجب نقل کرده و به نقل مرحوم صدوق ۲۵ رجب می‌باشد.
- [۲۴] عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۹۰ - ۸۹ و ج ۲ ص ۱۴۳.
- [۲۵] در برخی از منابع به جای علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق (علیه السلام) محمد بن اسماعیل ذکر شده است. (مسند الإمام الکاظم ج ۱ ص ۱۲۷ به نقل از بخری).
- [۲۶] مفید، ارشاد ص ۲۸۰ - ۲۷۹.
- [۲۷] عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۶۹.
- [۲۸] کلینی، کافی ج ۱ ص ۴۸۶.

[۲۹] مسند الامام الکاظم ج ۱ ص ۱۲۷ به نقل از بخاری.

[۳۰] مناقب ج ۲ ص ۳۸۵.

[۳۱] رجال نجاشی، ص ۳۳۸- الفهرست، ص ۳۵۵، کشی ص ۲۵۵.

[۳۲] اکمال الدین ص ۳۶۲- بحار ج ۴۸ ص ۲۰۶-۱۹۷.

[۳۳] رجال کشی ص ۲۶۲-۲۵۶.

[۳۴] - اکمال الدین ص ۳۶۲.

[۳۵] عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۰۰.

[۳۶] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳ - ۴۲۱؛ سوره نحل، آیه ۱۱۲.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

